

جایگاه شورای حل اختلاف و طرق فوق‌العاده شکایت از آرای آن

حسن محسنی*

چکیده

شورای حل اختلاف برخلاف گذشته که به دنبال افزایش مشارکت مردم در حل و فصل اختلافات و صلح و سازش بود، امروز با هدف صلح و سازش و حل و فصل اختلافات میان اشخاص حقیقی و حقوقی غیردولتی زیر نظر قوه قضاییه فعالیت می‌کند و این امر موجب گردیده است که به‌عنوان مرجع قضایی نخستین، با صلاحیت نسبی از حیث میزان خواسته و موضوع آن، تحت شمول دادگاه عمومی، تبدیل شود. این موقعیت که ایجاب می‌کرده ابهامات آیین دادرسی برطرف شود، به‌درستی در قانون سال ۱۳۸۷ دیده نشده و موجب گردیده است که در خصوص امکان یا عدم امکان شکایت از رأی شورا، قاضی شورا یا دادگاه عمومی که در مقام تجدیدنظر از رأی شورا صادر شده است، با استفاده از طرق فوق‌العاده مانند اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث، پرسش‌ها و ابهاماتی مطرح شود که موضوع این مقاله است. این وضعیت در آخرین لایحهٔ مربوط به این شورا که منتهی به قانون شوراهای حل اختلاف ۱۳۹۴ گردید نیز تکرار شده است.

کلیدواژه‌ها: شورای حل اختلاف، طرق فوق‌العاده شکایت، اعاده دادرسی، اعتراض شخص ثالث، اصل قطعیت رأی.

مقدمه

شوراهای حل اختلاف که ریشه در ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مصوب ۱۳۷۹ دارد، پیش از این با قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷ و اینک به موجب همین قانون مصوب ۱۳۹۴ فعالیت می‌کند. به موجب قانون اخیر، شورا دارای صلاحیت صلح و سازش و قاضی شورا در مواردی واجد شایستگی صدور رأی با مشورت اعضای این شورا است (مواد ۸ تا ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف). ممکن است محکوم‌علیه از رأی شورا یا قاضی آن تجدیدنظرخواهی نموده و پرونده در دادگاه عمومی همان حوزه قضایی شورای حل اختلاف، مطرح و مورد رسیدگی قرار بگیرد (ماده ۲۷ همان قانون). علاوه بر این از رأی قاضی شورا یا رأی دادگاه عمومی می‌توان به یکی از طرق فوق العاده شکایت از آرا مانند اعتراض شخص ثالث یا اعاده دادرسی تقاضای رسیدگی نمود که با عنایت به عدولی بودن این دو طریق وفق قواعد عمومی قانون آیین دادرسی مدنی، قابل رسیدگی در مرجع قضایی صادر کننده رأی قطعی است. پرسشی که مطرح می‌شود این است که اگر از رأی قاضی شورا تقاضای اعاده دادرسی شود یا این که شخص ثالثی تقاضای اعتراض نماید و رأی قطعی صادره، از قاضی شورا در فرض عدم تجدیدنظرخواهی، یا صادره از دادگاه عمومی، در فرض انجام این کار، مورد رسیدگی واقع و منتهی به رأی، حسب مورد از هریک از این مراجع قضایی، شود آیا از این رأی جدید می‌توان تقاضای تجدیدنظرخواهی نمود؟ یعنی در مورد رأی جدید قاضی شورا به دادگاه عمومی دادخواست تجدیدنظر بدهد و برای رأی جدید دادگاه عمومی به دادگاه تجدیدنظر استان؟ همین پرسش برای رأی شورا نیز مطرح است.

بغرنجی این پرسش با توجه به دو علت بیشتر می‌شود: نخست اینکه مقنن جایگاه شورای حل اختلاف را به درستی تبیین ننموده که آیا این نهاد، مرجع قضایی نخستین دادگستری در حدود صلاحیت خود است یا این که این شورا مرجع غیردادگستری است که در این صورت رسیدگی نخستین حق دادگاه عمومی است. نتیجه هریک از این تحلیل‌ها در نتیجه امکان یا عدم امکان مراجعه به دادگاه عمومی و دادگاه تجدیدنظر استان، حسب مورد، می‌تواند مؤثر باشد. دوم اینکه قانون شوراهای حل اختلاف ۱۳۹۴ همچون قانون قبلی نه تنها در مورد قطعی بودن یا نبودن رأی این شورا یا قاضی آن ساکت است، در مورد طرق فوق العاده شکایت از آرا حکمی ندارد و معلوم نیست رسیدگی به این طرق شکایت و صدور رأی، تابع چه احکامی است و اگر رأیی از

شورا یا قاضی شورا یا دادگاه عمومی در خصوص این طرق صادر شود، قانون شوراهای حل اختلاف یا قانون آیین دادرسی مدنی چه راهکاری را فراروی اصحاب دعوا و قاضی قرار می‌دهد. مقوله امکان یا عدم امکان فرجام‌خواهی از آرای قاضی شورا و دادگاه عمومی در مقام دادگاه تجدیدنظر از آرای شورا نیز امر جداگانه‌ای است. پاسخ رویه قضایی به پرسش این مقاله عدم امکان دخالت دادگاه تجدیدنظر استان در تجدیدنظرخواهی از آرای صادره در پی اعتراض شخص ثالث و اعاده دادرسی است اما، بررسی جوانب این بحث از جمله جایگاه شورای حل اختلاف و ماهیت آرای صادره در این نهاد و رویکرد قوانین، مقررات، نظرات اداره حقوقی قوه قضاییه و آرای دادگاه‌ها می‌تواند این دیدگاه را تقویت نماید که دادگاه عمومی و دادگاه تجدیدنظر استان، حسب مورد، بایسته است که در رسیدگی به تجدیدنظرخواهی آرای صادره متعاقب اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث دخالت نماید. بر این اساس، طی دو نوشتار کوشش می‌شود ابتدا به جایگاه شورای حل اختلاف در نظم حقوقی ایران و سپس امکان مداخله دادگاه بالاتر در تجدیدنظرخواهی از آرای صادره در نتیجه طرق فوق العاده شکایت از رأی قاضی شورا یا دادگاه عمومی بپردازیم.

۱. جایگاه شورای حل اختلاف در نظم حقوقی

۱-۱. پیشینه

اگرچه کوشش شده میان شورای حل اختلاف در حقوق کنونی و خانه‌های انصاف در پیش از انقلاب اسلامی سنخیتی یافته و ارتباطی تعریفه شود،^۱ اما واقعیت این است که شوراهای حل اختلاف به موجب ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه و به منظور کاهش مراجعات مردم به محاکم قضایی و در راستای توسعه مشارکت‌های مردمی، رفع اختلافات محلی و نیز حل و فصل اموری که ماهیت قضائی ندارد یا ماهیت قضائی آن از پیچیدگی کمتری برخوردار است، در نظام حقوقی ما ظهور کرد. در این ماده مقرر گردیده بود که حدود وظایف و اختیارات این شوراهای، ترکیب و نحوه انتخاب اعضای آن بر اساس آیین‌نامه‌ای خواهد بود که به پیشنهاد وزیر دادگستری و تصویب هیأت وزیران و به تأیید رییس قوه قضاییه می‌رسد. این آیین‌نامه با ماده ۲۳ به تاریخ ۱۳۸۱/۵/۱۹ در روزنامه رسمی منتشر گردید. موقعیت این شورا در قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۳۸۳/۶/۱۱ برای سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ با ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم در ماده ۱۳۴ تنفیذ شد، قانون شوراهای حل اختلاف مصوب

۱. ر. ک: ایزدی فرد، علی‌اکبر؛ و علی یوسفی آهنگرکلایی، «ملاحظات پیرامون شورای حل اختلاف»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۷۶ (۳)، پائیز و زمستان ۱۳۸۳، صص. ۱۵ به بعد.

۱۳۸۷/۴/۸ حاوی تشکیلات و آیین حل اختلاف و دادرسی شورا، به تصویب رسید. آیین‌نامه ۵۲ ماده‌ای این قانون نیز در تاریخ ۱۳۸۸/۱/۱۶ به تصویب رییس محترم قوه قضاییه رسید. پر واضح است که با عنایت به آزمایشی بودن اجرای قانون مرقوم برای مدت ۵ سال، لایحه جدیدی از سوی قوه قضاییه تهیه شد که در تاریخ ۱۳۹۳/۴/۲۵ به تصویب هیأت وزیران رسیده و در تاریخ ۱۳۹۳/۶/۳ در مجلس شورای اسلامی اعلام وصول می‌شود. این لایحه در تاریخ ۱۳۹۴/۹/۱۶ به تصویب کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی رسیده و در تاریخ ۱۳۹۴/۱۰/۹ مورد تأیید شورای نگهبان قانون اساسی قرار می‌گیرد.

۱-۲. اعضا و صلاحیت‌ها

به موجب دو قانون شوراهای حل اختلاف ۱۳۸۷ و ۱۳۹۴، هدف این شورا، حل اختلاف و صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی غیردولتی است که تحت نظارت قوه قضاییه و با شرایط مقرر در این قانون تشکیل می‌گردد (ماده ۱). هر شورا دارای دو نفر عضو اصلی و یک نفر عضو علی‌البدل است (ماده ۳). این اعضا با پیشنهاد رییس کل دادگستری توسط رییس مرکز امور شوراها منصوب شوند (ماده ۵). در هر حوزه قضائی یک یا چند نفر قاضی دادگستری که قاضی شورا نامیده می‌شوند به حکم رییس قوه قضاییه فعالیت می‌کنند که ممکن است همزمان عهده‌دار امور چند شورا باشند (ماده ۴). صلاحیت شورا در قانون سال ۱۳۹۴ کاهش یافت و به صلح و سازش با تراضی طرفین در کلیه امور مدنی و حقوقی، کلیه جرایم قابل‌گذشت و جنبه خصوصی جرایم غیرقابل‌گذشت محدود شد (ماده ۸). شوراهای مستقر در روستاها نیز فقط صلاحیت صلح و سازش دارند (تبصره ۳ ماده ۹). علاوه بر ممنوعیت صدور حکم حبس و شلاق در شورا، برخی دعاوی به هیچ وجه قابلیت طرح در شورای حل اختلاف ندارند (تبصره ۲ ماده ۹). صلاحیت قاضی شورا در قانون ۱۳۹۴ هم از لحاظ نصاب خواسته و هم از جهت موضوعی افزایش یافت (ماده ۹). برای نمونه نصاب خواسته قابل طرح یا صلاحیت نسبی به مبلغ ۲۰۰ میلیون ریال افزایش یافت و دعاوی خانواده مربوط به جهیزیه و مهریه و نفقه تا همین نصاب، تعدیل اجاره‌بها مشروط به اینکه در رابطه استیجاری اختلافی نباشد، تأمین دلیل و جرایم تعزیری که صرفاً مستوجب مجازات جزای نقدی درجه هشت هستند، در صلاحیت قاضی شورای حل اختلاف قرار گرفت. این قاضی با مشورت اعضای شورا مبادرت به صدور رأی می‌نماید. همچنین، در کلیه اختلافات و دعاوی خانوادگی و سایر دعاوی مدنی دادگاه رسیدگی‌کننده می‌تواند با توجه به کیفیت دعوی یا اختلاف و امکان حل و فصل آن از طریق صلح و سازش فقط

یکبار برای مدت حداکثر تا سه ماه موضوع را به شورای حل اختلاف ارجاع نماید (ماده ۱۱ این قانون).

۳-۱. تصمیمات شورا و قاضی شورا

به موجب قانون سال ۱۳۹۴ تصمیمات شورای حل اختلاف ظهور در گزارش صلاحی داشته و این شورا قادر به صدور رأی نیست. گزارش اصلاحی در صورت حصول سازش میان طرفین با رعایت صلاحیت شورا صادر و پس از تأیید قاضی شورا به طرفین ابلاغ می‌شود و اگر سازش محقق نشود، موضوع سازش و شرایط آن به ترتیبی که واقع شده است در صورت مجلس قید و مراتب به مرجع قضایی اعلام می‌شود (ماده ۲۴ قانون). برخلاف شورا، قاضی شورا حق صدور رأی دارد؛ رأیی که می‌تواند حضوری یا غیابی باشد. رأی اخیر ظرف بیست روز قابل واخواهی است اما گزارش اصلاحی قابل اعتراض نبوده و به تعبیر نه‌چندان دقیق تبصره ۱ ماده ۲۷ این قانون، قطعی است. آرای حضوری نیز ظرف مدت بیست روز از تاریخ ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه عمومی یا کیفری دو همان حوزه قضایی نسبت است (ماده ۲۷). هر یک از این مراجع در صورت نقض آرای صادره، رأساً مبادرت به صدور رأی می‌نمایند. نوآوری قانون ۱۳۹۴ تأکید بر این امر است که اگر رأی شورا (که ظهور در رأی قاضی شورا با مشورت اعضای آن دارد) در نتیجه تجدیدنظرخواهی به دلیل عدم صلاحیت نقض شود، مرجع تجدیدنظر (دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری دو حسب مورد) با انجام رسیدگی ماهوی مبادرت به صدور رأی می‌نماید و این رأی، رأی مرجع نخستین محسوب می‌شود که قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان است (تبصره ۲ ماده ۲۷). به بیان دیگر، اگر در دادگاه عمومی (حقوقی یا کیفری دو) رأی مذکور به جهت عدم صلاحیت نقض شود و موضوع در صلاحیت این محاکم باشد (فراز اخیر ماده ۲۷)، به منظور جلوگیری از تهدیر وقت و هزینه اصحاب دعوا، بر خلاف آیین دادرسی دادگاه تجدیدنظر (مواد ۳۴۹، ۳۵۲ و ۳۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی)، این دادگاه بنا به اصل صلاحیت مرجع عمومی به موضوع اختلاف رسیدگی ماهیتی نخستین نموده و از همین رو، رأی آن رأی دادگاه نخستین محسوب شده و مطابق اصل رسیدگی ماهیتی در دو درجه، قابل تجدیدنظرخواهی است. بر این اساس، دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری دو فقط به آنچه که مورد تجدیدنظرخواهی بوده در این مورد رسیدگی نمی‌کند و این برخلاف اصول جالفاتده باب تجدیدنظرخواهی از احکام بوده و نشان‌دهنده جایگاه و موقعیت فرودست شورای حل اختلاف است. به هر روی، با وجود تعریف نکردن مفهوم رأی قطعی در این قانون همچون قانون پیشین که موجب بروز اختلاف در خصوص جایگاه شوراهای حل اختلاف شده، در امور مدنی به درخواست ذینفع و با دستور قاضی شورا

اجرا پس از صدور برگه اجرائیه مطابق مقررات مربوط به اجرای احکام دادگاهها توسط قاضی واحد اجرای احکام شورای حل اختلاف محل به عمل می‌آید (ماده ۲۹). گزارش اصلاحی شورا نیز به دستور قاضی شورا توسط واحد اجرای احکام مرقوم اجرا می‌شود (تبصره ماده ۲۹).

۴-۱. موقعیت شوراهای حل اختلاف در آمار

بنابر آمار و ارقام منتشرشده از سوی مرکز امور شوراهای حل اختلاف کل کشور، تا تاریخ ۱۳۹۱/۱۱/۲۵، این شورا دارای ۵۲۵۵ شعبه شهری و ۴۸۷۳ شعبه روستایی و مجموعاً ۱۰۱۲۸ شعبه در کل کشور است. تعداد پرونده ورودی به این شورا در سال ۱۳۹۱ عبارت بوده است از ۳۴۴۳۱۵۶ پرونده به شورای حل اختلاف شهر و ۳۹۶۰۴۷ پرونده به شورای حل اختلاف روستا. از این میان ۸۲۵۳۱۸ پرونده به صلح ختم شده و در مجموع ۳۹۵۶۵۴۰ پرونده در همین سال مختومه شده است. ۵/۵ درصد پرونده‌های منجر به رأی در این سال مورد اعتراض قرار گرفته‌اند که ۸/۴ درصد آن‌ها نقض شده‌اند. ۲۵۷۸ قاضی شورا در کل کشور تا آن تاریخ فعالیت کرده‌اند که هر یک به طور میانگین به ۷۵۸ پرونده رسیدگی کرده است.^۱ بدیهی است با سازمان‌دهی دوباره شورای حل اختلاف به موجب قانون ۱۳۹۴ در تعداد و ترکیب این شوراها تغییر ایجاد می‌شود.

۵-۱. موقعیت حقوقی شوراهای حل اختلاف

این که شورای حل اختلاف یک مرجع قضایی است یا غیرقضایی، به معنای اداری، در تبیین موقعیت این شوراها مؤثر است. ریشه این بحث از اساس به یافتن معیاری برای تشخیص عمل قضایی از عمل اداری باز می‌گردد؛ چرا که دو قوه مجریه و قضاییه هر دو قوه اجرایی هستند که در مقابل قوه مقننه قرار می‌گیرند. از این رو، چون هر دو اعمال اجرایی را انجام می‌دهند، باید برای جلوگیری از نقض تفکیک قوا در این دو قوه، اعمال قضایی را از اعمال اداری تشخیص داد و هر عمل را در قوه مربوط متمرکز کرد. در تشخیص مرجع قضایی بررسی قضایی بودن یا نبودن عمل این مراجع مؤثر است. عملی نیز قضایی به شمار می‌آید که ترکیبی از معیارهای شکلی و ماهوی اعمال قضایی را از جمله فصل دعوا و حل مسأله حقوقی و تشریفات و شکل وقوع عمل مانند وجود آیین دادرسی سازمان‌دهی شده و استقلال و بی‌طرفی را در خود داشته

۱. ر.ک. رتبه‌بندی استان‌های کشور بر اساس عملکرد شوراهای حل اختلاف در سال ۹۱، در:

<http://www.shoradad.ir/Default.aspx?tabid=2247>

باشد.^۱ به عبارت مختصر، «مرجع قضایی نهادی است ثالث که راجع به یک اختلاف حقوقی با اعمال و اجرای قوانین ماهوی و شکلی به طور معین تصمیم‌گیری قاطع می‌کند».^۲ پس، در این که شوراهای حل اختلاف، چه در وضعیت شورا و چه در قامت قاضی شورا، در موقعیت مراجع قضایی قرار می‌گیرند و نمی‌توان اعمال آنها را اداری به شمار آورد به نظر گفتگویی نیست، چه اینکه کلیه اعمال این شورا یا بر اساس معیارهای صوری و خواه ماهوی در زمره اعمال قضایی قرار می‌گیرد و بر این اساس، نمی‌توان برای رأی شعبه ۲۵ دیوان عالی کشور معنای دقیقی در عبارت «مرجع قضایی یا غیرقضایی» منظور نمود:

«قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷ رسیدگی به یک سلسله دعاوی حقوقی و کیفری را تحت شرایط خاص در صلاحیت این شورا قرار داده است و ماده ۸ به بعد این قانون قواعد مربوط به صلاحیت و حل اختلاف در آن را برشمرده است. با این ترتیب شورای حل اختلاف را نمی‌توان علی‌الاطلاق مرجع قضایی یا غیرقضایی تلقی نمود، لذا قرار عدم صلاحیت شماره ۰۰۳۲۱-۱۳۹۱/۴/۱۹-شعبه ۳۴ دادگاه عمومی تهران بر اساس ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی قابلیت طرح در دیوان عالی کشور را ندارد و ارشاداً متذکر می‌شود که به نظر می‌رسد که اتخاذ تصمیم در این خصوص برعهده دادگاه باشد».^۳

امری که پیش از این در رأی شماره ۲۱/۱۶۲-۸۴/۲۰-شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور، حتی در زمان حکومت ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم، با عبارات «... [شورای حل اختلاف هر چند که دادگاه به معنی اخص نمی‌باشد لکن مرجع قضایی بوده و در زیر مجموعه محاکم عمومی قول قضاییه قرار می‌گیرد]...»^۴ تبلور یافته بود. اما اینکه این مرجع قضایی عمومی است یا اختصاصی و اینکه دادگستری است یا غیردادگستری، ممکن است مجدداً بحثی قابل طرح باشد. برخی حقوق دانان، آن را در

۱. محسنی، حسن، «مفهوم مرجع قضایی»، در: ارجنامه دکتر الماسی، تهران، شرکت سهامی انتشار،

۱۳۹۱، صص. ۵۶۲-۵۳۹.

۲. همان، ص. ۵۵۶.

۳. دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۸۵۰۰۳۰۳ به نقل از: مجموعه آرای قضایی دیوان عالی کشور (حقوقی-کیفری) در پاییز ۱۳۹۱، تهران، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه، ۱۳۹۲، ص. ۹.

۴. به نقل از: بهشتی، محمدجواد؛ و نادر مردانی، آیین دادرسی مدنی، جلد ۱، تهران، میزان، ۱۳۸۶، ص.

۱۰۹.

ردیف دادگاه‌های عمومی قرار داده‌اند^۱ و برخی دیگر، زمانی آن را از مراجع استثنایی (اختصاصی) غیردادگستری برشمرده‌اند. بدین معنا که نصب و عزل قضات آنها کلاً یا جزئاً به عهده قوه مجریه بوده و از صلاحیت قوه قضاییه خارج است.^۲ برخی دیگر نیز مرقوم کرده‌اند که «با وجود اینکه در ماده یک این قانون، هدف اصلی و اولیة شورا ایجاد صلح و سازش معرفی شده است، عملاً به یک مرجع عمومی با صلاحیت محدود تبدیل شده‌اند».^۳ پرواضح است که شورای حل اختلاف را با توجه به صلاحیت‌های خاص قانونی، نمی‌توان مرجع عمومی در ردیف دادگاه‌های عمومی یا حتی به عقیده برخی حقوق دانان به عنوان مرجع عمومی با صلاحیت محدود قرار داد و باید آن را در امور حقوقی وفق ماده ۹ قانون ۱۳۹۴ مرجع قضایی نخستین با صلاحیت نسبی و موضوعی معین توصیف نمود که از لحاظ نظارت قضایی و حل اختلاف در صلاحیت، تابع دادگاه‌های عمومی هستند و در امور کیفری آن را مرجع قضایی اختصاصی دانست که استثنا در خصوص جرایم تعزیری که فقط مجازات جزای نقدی درجه ۸ دارند رسیدگی می‌کند. این که اطلاق عنوان دادگاه بر آن‌ها منتفی است نیز روشن است که مانع به شمار نمی‌آید.^۴ توجه به ترکیب اعضای این شورا و نحوه عزل و نصب آنها و قاضی شورا موضوع مواد ۳ تا ۵ قانون شوراهای حل اختلاف که مقرر داشته قاضی شورا باید از سوی رییس قوه قضاییه و اعضای آن لازم است با پیشنهاد رییس کل دادگستری استان و حکم رییس مرکز امور شوراهای منصوب شوند، پاسخ روشنی به مسئله‌ی دادگستری یا غیردادگستری بودن شوراهای حل اختلاف و قاضی شورا می‌دهد بدین معنا که قدر متیقن آن است که قاضی شورای حل اختلاف را نمی‌توان برخلاف نظر برخی حقوق دانان^۵ که آن را مرجع غیردادگستری دانسته بودند، چنین دانست چرا که این شورا در مواردی که حق صدور رأی دارد اعضایش اگر چه قاضی نیستند، ولی منصوب قوه قضاییه هستند که باز هم در تعریف مراجع غیردادگستری نمی‌گنجد. به بیان دیگر، شورای حل اختلاف و قاضی آن با فاصله گرفتن از هدف آغازین خود که عبارت بوده است از صلح و سازش و مشارکت مردمی در حل و فصل اختلافات فاقد

۱. ابهری، حمید؛ و محمدرضا برزگر، آیین دادرسی مدنی (۱)، بابلسر، انتشارات دانشگاه مازندران، ۱۳۹۰، صص. ۱۰۹ به بعد.

۲. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد ۱، چاپ ۲۱، تهران، دراک، ۱۳۸۸، صص. ۷۶ به بعد.

۳. یوسفزاده، مرتضی، آیین دادرسی مدنی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱، صص. ۷۴-۷۳.

۴. برای مطالعه مفهوم دادگاه، ر.ک: شاه‌حیدری‌پور، محمدعلی، آیین دادرسی مدنی، صلاحیت دادگاه‌ها، تهران، آداک، ۱۳۹۱، صص. ۴۳-۳۴.

۵. شمس، پیشین، صص. ۷۶ به بعد.

ماهیت قضایی یا با ماهیت قضایی کمتر پیچیده، امروز با هدف حل اختلاف و صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی غیردولتی تحت نظر قوه قضاییه به عنوان یک مرجع قضایی نخستین با صلاحیت نسبی و موضوعی معین در امور حقوقی و اختصاصی در امور کیفری تلقی می‌شود و نمی‌توان موقعیت آن را همچون گذشته قلمداد نمود که اعضای مرکب بود از یک نفر به انتخاب قوه قضائیه به‌عنوان رئیس شورا، و یک نفر با انتخاب شورای شهر یا بخش یا روستای مربوط حسب مورد و یک نفر معتمد محل توسط هیأتی مرکب از رئیس حوزه قضائی، فرماندار، فرمانده نیروی انتظامی و امام‌جمعه و در صورت نبودن امام جمعه، روحانی برجسته محل (ماده ۴ آیین نامه شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۱)، به عنوان مرجعی شبیه مراجع قضایی یا مرجع غیردادگستری. در این موقعیت که با توجه به ورودی انبوه این شورا و نقشی که در حل و فصل اختلافات برای آن منظور شده قابل توجه‌تر می‌شود، صرف‌نظر از واخواهی، آرای قاضی شورا که با مشورت اعضای شورا صادر می‌شود، نزد دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری دو قابل تجدیدنظرخواهی است و نه تنها معلوم نیست که دادگاه عمومی باید برای رسیدگی تجدیدنظر به مقررات باب تجدیدنظر استناد کند یا قواعد حاکم بر رسیدگی نخستین (جز در مورد تبصره ۲ ماده ۲۷ به شرح فوق) مقوله طرق فوق‌العاده شکایت از آرای قاضی بدان‌گونه که خواهیم دید، در ابهام قرار دارد. در این خصوص تغییری در لایحه شوراهای حل اختلاف سال ۱۳۹۳ و قانون ۱۳۹۴ دیده نمی‌شود. با این حال در تبصره ۱ ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری اصلاحی سال ۱۳۹۴ رأی شورای حل اختلاف در کنار آرای سایر مراجع قضایی به عنوان رأیی معرفی شده که قابل تقاضای خلاف شرع بین است.^۱ همچنین، به موجب ماده ۳۰ قانون ۱۳۹۴ نسبت به محکوم‌به رأی شورا که نمود در رأی قاضی با مشورت اعضای شورا دارد، می‌توان تقاضای اعمال ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی ۱۳۹۴ نمود.

۱-۶. رابطه میان شورای حل اختلاف و دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری دو

بنا به تحلیل فوق که شورای حل اختلاف و قاضی آن را به عنوان مرجع قضایی نخستین با صلاحیت نسبی و موضوعی معین معرفی نمود، پرسش این است که میان این دو مرجع نخستین چه ارتباطی از جهت صلاحیت وجود دارد. به موجب مواد ۱۳ تا ۱۵ قانون شوراها، این شوراها از جهت حل اختلاف در صلاحیت تابع دادگاه عمومی می‌باشند و در صورت بروز اختلاف در صلاحیت شورا و دادگاه، نظر مرجع اخیر متبع

۱. ر. ک: محسنی، حسن، اجرای موثر رأی و آیین اجرای محکومیت مالی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۴، صص. ۱۴۱-۱۴۰.

است. همچنین، آرای قاضی شورا نزد این دادگاه قابل تجدیدنظر خواهی است (ماده ۲۷ این قانون). در امور کیفری نیز قاضی شورا دارای صلاحیت اختصاصی، به شرح فوق، است. پس، در اینکه شورا و قاضی آن قادر به رسیدگی به دعاوی بیش از صلاحیت نسبی و موضوعی معین و اختصاصی خود، حسب مورد امور حقوقی و کیفری، نیستند، تردیدی نمی‌توان کرد؛ آن‌چنان که اگر دعوای طاری یا مرتبط از صلاحیت شورا خارج باشد، این مرجع مکلف است رسیدگی به همه دعاوی را از دادگاه عمومی بخواهد (ماده ۲۱ این قانون)؛ چه، تفاوت صلاحیت به نسبت خواسته نیز، آن‌چنان که در این ماده آمده، قسمی از صلاحیت ذاتی است. وضع در حقوق فرانسه در رابطه میان دادگاه بخش (دادگاه رسیدگی) و شهرستان (دادگاه رسیدگی بزرگ) اندکی از جهت لزوم ایراد به صلاحیت و راهکار اتخاذشده متفاوت است؛ به موجب ماده ۳۸ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه اگر یک دعوای طاری بیش از نصاب صلاحیت مرجع قضایی مورد مراجعه باشد، در صورت ایراد به عدم صلاحیت، دادرس مختار است یا فقط در مورد دعوای ابتدایی رأی بدهد یا اینکه طرفین را نسبت به تمام دعاوی به مرجع صالح برای رسیدگی به آن دعوای طاری ارجاع دهد، مگر اینکه دعوای تقابل با خواسته ضرر و زیان، منحصرأ بر دعوای اصلی مبتنی باشد که در این فرض، خود می‌تواند رسیدگی کند.^۱ این راه‌حل ظاهراً موجب می‌شود به منظور فرار از رسیدگی و صلاحیت شورا، اشخاص نتوانند با طرح دعوای طاری و مرتبط به چنین مقصودی برسند؛ امری که در حقوق ما در قانون ۱۳۹۴ نیز مغفول مانده است. اما، دادگاه عمومی چه وضعیتی دارد؟ آیا این دادگاه می‌تواند به دعاوی داخل در صلاحیت شورا و قاضی آن رسیدگی کند؟ در امور کیفری با عنایت به اختصاصی بودن صلاحیت قاضی شورا پاسخ منفی به نظر می‌رسد اما، در امور حقوقی تحلیل بحث شایسته است. این بحث از گذشته در نظام حقوقی ما مطرح بوده است.^۲ در حقوق فرانسه نیز این قسم اختلاف وجود دارد و منشأ آن حکم ماده ۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی است که مقرر داشته «در یک اختلاف موجود طرفین همواره می‌توانند توافق کنند که تنازع آنان در یک مرجع قضایی خاص مورد رسیدگی قرار گیرد، هر چند که این مرجع از حیث نصاب خواسته صلاحیت نداشته باشد». بر این اساس، دعوایی که در صلاحیت دادگاه بخش (رسیدگی) است را

۱. محسنی، حسن (مترجم)، آیین دادرسی مدنی فرانسه، با دبیاچه پرفسور لوییک کادیه و مقدمه عباس کریمی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۲، ص. ۸۷.
 ۲. رک: متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد ۲، تهران، مجد، ۱۳۷۸، صص. ۲۶۴-۲۶۳.

طرفین می‌توانند در دادگاه شهرستان (دادگاه رسیدگی بزرگ) طرح کنند. حال آنکه ماده ۳-۲۱۱ قانون سازمان‌دهی قضایی فرانسه^۱، دادگاه رسیدگی بزرگ را مرجع عمومی و ماده ۱-۲۲۱ این قانون دادگاه رسیدگی را فقط صالح در دعاوی دانسته که با عنایت به موضوع و نصاب در صلاحیتش قرار گرفته است. مقنن در قانون شوراهای حل اختلاف ۱۳۸۷ و نیز قانون ۱۳۹۴ به این موضوع نپرداخته ولی، در ماده ۱۵ آیین‌نامه قانون ۱۳۸۷، دادگاه‌ها مکلف گردیده بودند صلاحیت شورا را رعایت کرده و از پذیرش دعاوی و شکایت مربوط خودداری کنند. در اینکه آیین‌نامه نمی‌تواند حدود و طبع صلاحیت را تعریف کند، با توجه به اصل ۱۵۹ قانون اساسی که مقرر داشته «تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است» تردید هست و ممکن است از این ماده آیین‌نامه نتوان ممنوعیت رسیدگی دادگاه عمومی را استنباط کرد. آن‌چنان که در ادامه آن مقرر گردیده مراجع قضایی طرفین را به شورا هدایت می‌کنند و فرض صدور قرار عدم صلاحیت با عنایت به ماده ۱۵ قانون شورا منتفی شده است. وانگهی، صرف‌نظر از مرجع تجدیدنظر بودن نسبت به رأی قاضی شورا، دادگاه عمومی در مواقعی باز هم می‌تواند به دعاوی داخل در صلاحیت نسبی و موضوعی شورای حل اختلاف رسیدگی نماید؛ مانند دعاوی ضرر و زیان یا مطالبه وجه به میزان نصاب صلاحیت قاضی شورا در کنار دعوای دیگری که در صلاحیت دادگاه عمومی است و تقاضای تأمین دلیل که ضمن رسیدگی به خواسته اصلی که در صلاحیت شورا نیست مطرح شده‌است. با این حال باید گفت حتی موارد اخیر نیز مشمول ماده ۲۱ قانون شوراهای حل اختلاف ۱۳۹۴ است و عمومی بودن دادگاه فوق تنها این مزیت را دارد که در محل‌های فاقد شورای حل اختلاف یا در مورد موضوعاتی که مرجع قضایی برای دادخواهی مشخص نگردیده، دادگاه عمومی قابل مراجعه است حال آن که شورای حل اختلاف چنین قابلیت ندارد. پس اگر دادگاه عمومی به موضوعی که داخل در صلاحیت شورای حل اختلاف است رسیدگی کند، ممکن است با توجه به ماده ۱۵ که از لازم‌الاتباع بودن نظر دادگاه عمومی برای شورا در صورت اختلاف در صلاحیت سخن می‌گوید، چنین نظر داد که این اقدام دادگاه عمومی موجب نقض رأی آن نخواهد بود مگر این که طرفین به این امر در دادگاه ایراد کرده باشند. چه، خصوصیتی در صلاحیت موضوع ماده ۱۵ نیست و به هر حال نظر دادگاه عمومی بر شورای حل اختلاف و قاضی آن لازم‌الاتباع است و تجدیدنظرخواهی مصداق این لزوم می‌باشد. اما، عکس این وضعیت در مورد شورای حل اختلاف با توجه به عمومی نبودن آن، همان‌طور که گفته

1. Code de l'organisation judiciaire, Version consolidée au 1 octobre 2014.

شد، قابل پذیرش نیست. با این حال، نظرات در اینجا مختلف است و ممکن است گفته شود که اختلاف این دو مرجع، اختلاف در درجه و لاجرم ذاتی است و بر این اساس، دادگاه‌های تجدیدنظر در آرای متعددی صرف‌نظر از ایراد ذینفع، رأی دادگاه عمومی را نقض و پرونده را به شورای حل اختلاف ارسال می‌نمایند. اگرچه این کار می‌تواند هم از منظر منطق حقوق و هم از جهت تحلیل اقتصادی جریان دادرسی به واسطهٔ پرهیز از دوباره‌کاری و هم از نگاه عدم ترجیح شورا و قاضی آن بر دادگاه عمومی چه از منظر آیین دادرسی و رعایت اصول دادرسی و چه از جهت نحوهٔ نصب قضات به این سمت، به شرح فوق قابل تأمل باشد؛ امری که در مورد نقض رأی شورا در دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری دو به جهت فقدان صلاحیت وفق تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۲۷ قانون ۱۳۹۴ تا حدی مورد عنایت قرار گرفته است.

۲. طرق فوق‌العادهٔ شکایت از آرای شورای حل اختلاف

۲-۱. مفهوم و مصداق

طرق فوق‌العادهٔ شکایت از آرا در مقابل طرق عادی شکایت از آرا قرار می‌گیرند. بدان معنا که به‌طور فوق‌العاده و استثنایی و در موارد منصوص قانونی امکان استفاده از آن‌ها وجود دارد. برخلاف طرق عادی که علی‌الاصول در اختیار هر محکوم‌علیهی است.^۱ این طرق حتی ممکن است مورد استفادهٔ اشخاص ثالثی قرار بگیرد که رأی شورا یا قاضی آن به حقوق آنان خلل وارد کرده است. با این حال، در قانون شوراهای حل اختلاف به این طرق اشاره‌ای نشده و مقنن فقط به واخواهی و تجدیدنظرخواهی از آرای شورا یا قاضی شورا پرداخته است؛ آن‌هم بدون اینکه معلوم کند مرجع تجدیدنظر باید از چه قواعدی برای رسیدگی استفاده کند، قواعد حاکم بر رسیدگی تجدیدنظر یا آیین دادرسی دادگاه عمومی. بر این بنیاد، نه تنها مفهوم این طرق، بلکه مصداق آن تابع قانون‌های آیین دادرسی در امور مدنی و کیفری، حسب مورد، است؛ یعنی فرجام‌خواهی، اعادهٔ دادرسی و اعتراض شخص ثالث. بدیهی است در امور کیفری مقولهٔ اعتراض شخص ثالث مطرح نبوده و در این امور مسأله تجویز اعادهٔ دادرسی نسبت به رأی کیفری شورا از سوی دیوان عالی کشور مطرح است. همچنین، با توجه به مادهٔ ۱۰ قانون شوراهای حل اختلاف که عمدتاً ناظر به دعاوی قابل فرجام حقوقی موضوع مادهٔ ۳۶۷ و ۳۶۸ قانون آیین دادرسی مدنی است، که قابل رسیدگی در شورای حل اختلاف یا نزد قاضی این شورا نیستند، تصور مصداق فرجام‌خواهی از آرای شورا یا قاضی شورا ممکن نیست. مگر این که گفته شود در مورد احکام قاضی شورا که با مشورت اعضا

۱. ر. ک: متین دفتری، پیشین، صص. ۹۹-۱۰۰.

صادر می‌شود و خواسته آن بیش از بیست میلیون ریال است، اگر رأی شورا به دلیل عدم تجدیدنظرخواهی ذینفع قطعی شود، باب فرجام‌خواهی برای محکوم‌علیه رأی قاضی شورا همچون محکوم‌علیه رأی دادگاه باز است. چه، قسمت اول بند الف ماده ۳۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی از آرای «دادگاه‌های بدوی» سخن گفته و در حال حاضر به موجب ماده ۹ قانون شوراهای حل اختلاف سال ۱۳۹۴ مرجع نخستین رسیدگی به دعاوی تا مبلغ دویست میلیون ریال شورای حل اختلاف (قاضی آن) می‌باشد و اصطلاح دادگاه در آن ماده اختصاص به دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری دو ندارد. با وجود این، بررسی امکان فرجام‌خواهی از رأی قاضی شورا را به پژوهش دیگری وا می‌گذاریم. بر این اساس، در اینجا، مفهوماً به طرق شکایت فوق‌العاده از آرای حقوقی قاضی شورا و مصداقاً به اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث پرداخته می‌شود.

۲-۲. اعاده دادرسی از رأی شورا و قاضی شورا

مقنن در قانون شوراهای حل اختلاف به امکان تقاضای اعاده دادرسی از رأی شورای حل اختلاف یا قاضی شورا نپرداخته، آنچنان که اثری از این بحث در قانون ۱۳۹۴ نیز دیده نمی‌شود. اما این امکان هم از لحاظ منطقی وجود دارد و رأی این مرجع واجد خصوصیتی نیستند که آنها را از آرای دادگاه‌های عمومی یا تجدیدنظر جدا کند و هم ویژگی مادر بودن قانون آیین دادرسی مدنی در اینجا توجیه‌کننده این امکان در امور حقوقی خواهد بود؛ بدان معنا که اگر مقنن حکم موضوعی را در قانونی عام مطرح کرده باشد، این حکم در مورد همان موضوع، هرچند که اختصاصاً مطرح نشده باشد، قابل تسری است. با این حال، مبنای این تجویز در اینجا باید ویژگی امر مطرح در شورا دانست و نه مرجع آن. واقعیت این است که شورای حل اختلاف در حال رسیدگی به اموری است که در واقع در صلاحیت دادگاه عمومی بوده و به طور نسبی قانوناً در صلاحیت شورا یا قاضی شورا قرار داده شده است و این صلاحیت نسبی موجب نمی‌گردد تا رأی این مرجع از گزند امکان اعاده دادرسی مصون باشد. این امر مفهوماً از ماده ۱۸ قانون شوراهای حل اختلاف قابل برداشت است که مقرر نموده است: «رسیدگی قاضی شورا از حیث اصول و قواعد تابع مقررات قانون آیین دادرسی مدنی و کیفری است» و عبارات ماده ۱۹ که مقرر داشته است: «رسیدگی شورا تابع تشریفات آیین دادرسی مدنی نیست» به نظر منصرف از امکان اعاده دادرسی است و این طریقه

را نمی‌توان به هیچ روی تشریفات آیین دادرسی دانست.^۱ بر این اساس، جهات اعاده دادرسی از رأی شورا و قاضی آن علی‌القاعده همان است که در قانون آیین دادرسی مدنی و به ویژه ماده ۴۲۶ آمده است.

۲-۳. تجدیدنظرخواهی از رأی صادره در پی اعاده دادرسی

با عطف توجه به جایگاه شورای حل اختلاف، پرسش این است که آیا این امکان وجود دارد که از رأی صادره در پی اعاده دادرسی از سوی قاضی شورا (در فرض قطعیت رأی قاضی شورا) یا دادگاه عمومی حقوقی (در صورت صدور رأی در مقام تجدیدنظر)، محکوم‌علیه، به دادگاه عمومی یا دادگاه تجدیدنظر استان به منظور تجدیدنظرخواهی از دادنامه صادره مراجعه کند؟ به بیان دیگر اگر رأی مورد درخواست اعاده دادرسی را قاضی شورا صادر نموده باشد و این رأی به واسطه تجدیدنظرخواهی نکردن قطعی شده باشد، آیا محکوم‌علیه اعاده دادرسی نزد قاضی شورا می‌تواند به دادگاه عمومی برای تجدیدنظر مراجعه کند؟ یا اگر رأی مورد تقاضای اعاده دادرسی از دادگاه عمومی در مقام تجدیدنظر از رأی قاضی شورا صادر شده باشد، آیا محکوم‌علیه می‌تواند از رأی دادگاه عمومی در پی اعاده دادرسی به دادگاه تجدیدنظر استان درخواست بدهد؟ اگرچه ممکن است گفته شود که صلاحیت دادگاه عمومی محدود است به آنچه که در رأی قاضی شورا آمده و اثر انتقالی محدود است به تجدیدنظرخواهی انجام‌شده اما، از آنجا که قانون شورای حل اختلاف ۱۳۹۴ همچون قانون قبلی در این باره حکمی ندارد باید دید پاسخ قانون آیین دادرسی مدنی در این مورد چیست؟ پیش از ورود به این بحث باید متذکر شد که با توجه به صلاحیت محدود شورا در سازش و صلح و با عنایت به این که اعاده دادرسی مخصوص احکام است، فرض اعاده دادرسی از گزارش اصلاحی شورا منتفی است و این گفتگو منصرف است به رأی قاضی شورا در چارچوب ماده ۹ آن قانون که یا با عدم تجدیدنظرخواهی قطعی گردیده یا در پی این کار منتهی به رأی دادگاه عمومی شده است. با عنایت به سکوت مقنن در قانون شوراهای حل اختلاف و شمول مقررات قانون آیین دادرسی مدنی در این مورد، توجه به ماده ۴۳۸ قانون اخیر ممکن است راهگشا باشد: «هرگاه پس از رسیدگی، دادگاه درخواست اعاده دادرسی را وارد تشخیص دهد، حکم مورد اعاده دادرسی را نقض و حکم مقتضی صادر می‌نماید. در صورتی که درخواست اعاده

۱. پیرامون مفهوم تشریفات دادرسی، ر.ک: محسنی، حسن، «مفهوم اصول دادرسی و نقش تفسیری آنها و چگونگی تمیز این اصول از تشریفات دادرسی»، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، شماره ۳۱ و ۳۲، بهار و تابستان ۱۳۸۵، صص. ۹۹-۱۳۱.

دادرسی راجع به قسمتی از حکم باشد، فقط همان قسمت نقض یا اصلاح می‌گردد. این حکم از حیث تجدیدنظر و فرجام‌خواهی تابع مقررات مربوط خواهد بود. عبارت اخرای این ماده که تأکید نموده حکم صادره در پی اعاده دادرسی «از حیث تجدیدنظر و فرجام تابع مقررات مربوط» خواهد بود، منظور نظر نگارنده در اینجا است، بدین معنا که باید در «مقررات مربوط» بررسی کرد که آیا رأی قاضی شورا قابل تجدیدنظر است یا خیر که مورد اخیر نزد دادگاه عمومی ممکن است، و اینکه آیا رأی دادگاه عمومی که در مقام تجدیدنظرخواهی از رأی قاضی شورا صادر گردیده قابل تجدیدنظر دوباره در دادگاه استان است یا خیر، که محل گفتگوست. چرا که مقنن در این باره حکمی مقرر نکرده است. به بیان دیگر، اگر «مقررات مربوط» اجازه تجدیدنظرخواهی از رأی دادگاه عمومی در مقام تجدیدنظرخواهی دوم از رأی قاضی شورا را بدهد، رأی این دادگاه در پی اعاده دادرسی نیز از همان وضعیت تبعیت می‌کند. بر این اساس، اگر اعاده دادرسی از رأی قاضی شورا خواسته شود که به دلیل عدم تجدیدنظرخواهی قطعی شده است، رأی قاضی شورا در نتیجه اعاده دادرسی، از آن جا که رأی مورد اعاده دادرسی قابل تجدیدنظر در دادگاه عمومی است، در این امر نیز از آن تبعیت می‌کند. این پاسخ منطقی است؛ چرا که رأی صادره در پی اعاده دادرسی نمی‌تواند امکانی بیشتر از رأی مورد اعاده دادرسی برای ذینفع فراهم کند. اما وضعیت رأی دادگاه عمومی و امکان یا عدم امکان مراجعه به دادگاه تجدیدنظر استان پیچیده‌تر است. چه، رسیدگی دادگاه عمومی به اعاده دادرسی فقط در یک مرحله انجام گرفته و اصل رسیدگی ماهوی در دو درجه اجرا نشده است. همچنین، نپذیرفتن این امکان موجب می‌شود رأی قاضی شورا نسبت به رأیی که بدون تجدیدنظرخواهی قطعی شده (با استناد به ماده ۴۳۸) قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه عمومی باشد ولی، رأی دادگاه عمومی فاقد چنین ویژگی در دادگاه استان خواهد بود؛ امری که منطقی به نظر نمی‌رسد. پس، اگر این علل موجه باشد آیا می‌توان پذیرفت که رأی دادگاه عمومی در پی اعاده دادرسی، قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان است؟

۲-۴. موقعیت بحث در رویه قضایی

از دیوان عالی کشور به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی رأیی در خصوص خود موضوع در دسترس نیست اما، مطالعه دو رأی که یکی به پیش از انقلاب و زمان حکومت قوانین دادگاه شهرستان و بخش است از دادگاه استان مرکز و دیگری رأی وحدت رویه‌ای است مربوط به زمان جریان قوانین دادگاه‌های حقوقی یک و دو ممکن است مفید باشد. شعبه پنجم دادگاه استان مرکز پیرامون این که اگر رأیی از دادگاه

شهرستان از باب پژوهش خواهی از رأی دادگاه بخش صادر شود، آیا می‌توان در دادگاه استان پژوهش خواهی نمود یا خیر، در رأیی چنین استدلال کرده است:

«نظر به اینکه رسیدگی دادگاه شهرستان در این مورد به عنوان پژوهش خواهی از دادنامه صادر از دادگاه بخش بوده و دادگاه مزبور با فسخ دادنامه بخش به صدور حکم مبادرت نموده بنا براین، دادنامه مزبور که در مرحله پژوهشی صادر گردیده قابل پژوهش خواهی در دادگاه استان نیست.»^۱

و نیز هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره ۵۵۵ مورخ ۱۳۷۰/۲/۱۰ در خصوص تجدیدنظر خواهی از رأی دادگاه حقوقی یک در فرض پرسش این مقاله چنین مقرر نموده است:

«قرار رد درخواست اعاده دادرسی از حکمی که دادگاه حقوقی یک در مرحله رسیدگی تجدیدنظر صادر نماید به اعتبار قطعی بودن حکم راجع به اصل دعوی قطعی محسوب و قابل رسیدگی تجدیدنظر در دیوان عالی کشور نیست.»^۲

ممکن است مفهوم این آرا را بر رابطه میان دادگاه عمومی و دادگاه تجدیدنظر استان در اعاده دادرسی از رأی قاضی شورا قابل تطبیق دانست؛ بدین نحو که از آنجا که رأی صادره از دادگاه عمومی در مقام تجدیدنظر خواهی از رأی قاضی شورا قطعی است و قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر استان نمی‌باشد. اما، واقعیت این است که نه مقنن در قانون شوراها حل اختلاف در خصوص قطعیت رأی دادگاه عمومی حکمی مقرر کرده آن چنان که اداره حقوقی قوه قضاییه به دلیل این ابهام ناگزیر گردیده در نظریه ۷/۹۲/۴۷۱ مورخ ۱۳۹۲/۳/۱۳ خود برای رفع ابهام نظر بدهد:

«رای دادگاه‌های عمومی که در مقام رسیدگی به اعتراض نسبت به آرای قاضی شورای حل اختلاف صادر می‌شود، قطعی و غیر قابل تجدیدنظر است.»

همچنین، جایگاه این شورا به عنوان یک مرجع قضایی نخستین با صلاحیت نسبی معین در امور حقوقی که آن را زیر نظر دادگاه عمومی قرار داده، چنین نتیجه‌ای را به طور مستقیم ایجاد می‌کند. وانگهی، رعایت اصل رسیدگی ماهیتی در دو درجه نیز در اینجا ممکن است نظر عکس را تقویت کند. پس در این که موضوع دارای ابهام است گفتگویی نیست. با این حال، رویه قضایی کنونی به همان سمتی حرکت نموده که

۱. به نقل از: مجموعه رویه قضایی، آرشیو حقوقی کیهان، آراء هیات عمومی دیوان عالی کشور از سال ۱۳۲۸ تا سال ۱۳۴۲، جلد دوم - آراء مدنی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۳، صص. ۴۸۷-۴۸۴.

۲. به نقل از: مجموعه آرای وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، تهران، انتشارات روزنامه رسمی، ۱۳۸۸، ص. ۳۷۳.

آرای فوق مقرر داشته‌اند. برای نمونه، شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در رأیی پیرامون همین موضوع چنین حکم کرده است:

«دادگاه با عنایت به این که رأی صادره شماره ۱۴۳ به لحاظ این که در مقام پژوهش‌خواهی از دادنامه شورای حل اختلاف صادر گردیده و اصل آن قابل رسیدگی در محاکم تجدیدنظر نمی‌باشد متفرعات آرای مذکور از جمله اعاده دادرسی یا اعتراض به آن قابل طرح در آن مرجع نبوده، مستند به ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی قرار عدم استماع تجدیدنظرخواهی را صادر و اعلام می‌نماید رأی دادگاه قطعی است.^۱»

صرف نظر از عدم امکان استنباط معنای مصطلح برای واژه «متفرعات آرا» در این رأی و اینکه عمل دادگاه برای رد تجدیدنظرخواهی باید در شکل قرار عدم استماع متبلور شود یا غیر آن، شعبه ۳۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه‌ای دیگر چنین حکم کرده:

«قطع نظر از صحت و سقم موضوع، نظر به اینکه برابر ماده ۳۱ قانون شوراهای حل اختلاف آرای صادره از شورای حل اختلاف قابل تجدیدنظرخواهی در محاکم عمومی می‌باشد که این محاکم در مقام تجدیدنظرخواهی مبادرت به انشای رأی می‌نماید که آرای صادره از آن قطعی می‌باشد، لذا آرای صادره از دادگاه عمومی که در مقام اعاده دادرسی نسبت به آرای صادره در مقام تجدیدنظر نیز صادر می‌گردد، قطعی و قابلیت تجدیدنظرخواهی ندارد. لذا این دادگاه به لحاظ غیرقابل تجدیدنظرخواهی بودن رأی معترض‌عنه، قرار رد تجدیدنظرخواهی را صادر و اعلام می‌نماید. رأی صادره قطعی است.^۲»

شعبه ۵۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه‌ای دیگر مجدداً بر همین رویه تأکید نموده است:

«نظر به اینکه شعبه اول دادگاه عمومی فشافویه به عنوان مرجع ذیصلاح در جهت رسیدگی به اعتراض واصله به آرای شورای حل اختلاف پرونده امر را به عنوان مرجع تجدیدنظر مورد بررسی قرار داده و از آنجا که آرای صادره از مرجع یادشده قطعی بوده لذا اظهارنظر انجام‌شده راجع به درخواست اعاده دادرسی تجدیدنظرخواه نیز به اعتبار رأی قطعی صادره می‌بایستی قطعی و غیرقابل اعتراض باشد [...] بر همین اساس دادگاه موجبی برای رسیدگی ماهوی ندیده، به استناد ماده ۲ قانون آیین دادرسی

۱. دادنامه شماره ۱۳۹۱/۷/۲۲-۹۱۰۹۹۷۰۲۲۱۵۰۰۸۷۰ به نقل از: مجموعه آرای قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر (حقوقی) در مهر ۱۳۹۱، تهران، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه، ۱۳۹۳، ص. ۲۴.

۲. دادنامه شماره ۱۳۹۱/۶/۲۶-۹۱۰۹۹۷۰۲۲۳۵۰۰۶۹۲ به نقل از: مجموعه آرای قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر (حقوقی) در شهریور ۱۳۹۱، تهران، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه، ۱۳۹۲، ص. ۳۳.

مدنی نظر به عدم قابلیت استماع بودن^۱ تجدیدنظرخواهی به عمل آمده به اعتبار قطعی بودن رأی شماره ۴۹ مورخه ۱۳۹۳/۲/۸ صادره از شعبه اول دادگاه عمومی فشافویه قرار رد تجدیدنظرخواهی [...] را صادر و اعلام می‌نماید.»^۲

در موارد فوق محاکم نخستین آرای صادره را قابل تجدیدنظر توصیف نموده بودند اما، رویه دادگاه‌های تجدیدنظر حکایت از عدم امکان تجدیدنظرخواهی از رأی صادره در پی اعاده دادرسی از رأی دادگاه عمومی که خود در مقام تجدیدنظر از رأی قاضی شورا صادر گردیده، بدون استناد به ماده ۴۳۸ قانون آیین دادرسی مدنی، استوار است؛ امری که هم از جهت قطعیت رأی دادگاه عمومی و هم از منظر جایگاه شورای حل اختلاف و هم مقایسه با رأی قاضی شورا در مقام اعاده دادرسی قابل بحث و گفتگوست.

۲-۵. تجدیدنظرخواهی از رأی صادره در پی اعتراض شخص ثالث

موقعیت بحث در خصوص اعتراض شخص ثالث از دو جهت بغرنج‌تر است. نخست اینکه در قانون آیین دادرسی مدنی حکمی مشابه ماده ۴۳۸ این قانون در باب اعاده دادرسی دیده نمی‌شود؛ دوم آنکه برخورد رویه قضایی با این پرسش به روشنی آرای صادره در اعاده دادرسی نیست. پس ممکن نیست در قانون برای این پرسش پاسخی بیابیم و شاهد آرای پرشمار رویه قضایی باشیم. از جهت تطبیقی ماده ۵۹۲ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه در این باره چنین مقرر داشته است: «نسبت به رأی صادره در خصوص اعتراض شخص ثالث، به همان روشی که تصمیمات مرجع قضایی صادرکننده قابل شکایت هستند، می‌توان شکایت کرد»^۳ برای نمونه در رأیی شعبه دوم دیوان عالی کشور فرانسه چنین حکم کرده است: «ز آنجا که رأی مورد اعتراض شخص ثالث از مرجع نخستین صادر شده زیرا حاوی خواسته‌ای غیرمالی بوده و اینکه اعتراض شخص ثالث نسبت به تمام رأی انجام شده، رأی مورد شکایت نزد دیوان عالی کشور، در مورد اعتراض شخص ثالث، قابل پژوهش خواهی است و در نتیجه فرجام خواهی مردود است»^۴ بر این اساس، امکان یا عدم امکان شکایت از رأی صادره در پی اعتراض شخص ثالث به چگونگی شکایت از آرای مرجع صادرکننده رأی وابسته است پس، اگر رأی مرجع

۱. روشن است که «بودن» در این عبارت زاید است، اما از آنجا که متن رأی عیناً همین گونه به نگارش در آمده است، از اصلاح آن خودداری گردید.

۲. دادنامه شماره ۱۳۹۳/۶/۲۵-۹۳۰۹۹۷۰۲۳۸۰۰۰۸۰۱ صادره از شعبه ۵۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.

۳. محسنی، آیین دادرسی مدنی فرانسه، پیشین، ص. ۲۵۱.

4. Cass. 2e civ. 1ère févr. 1995 : JCP 1995, IV, 786 cité par: Code de procédure civile, par: Loïc Cadet, Paris, Litec. 2010, p. 426, Art 592, note 3.

صادرکننده قابل تجدیدنظر باشد، رأی صادره در پی اعتراض شخص ثالث نیز چنین است و اگر این ویژگی را نداشته باشد پاسخ منفی است. در فرض پرسش ما نیز ممکن است همچون اعاده دادرسی قائل به امکان تجدیدنظرخواهی از اعتراض شخص ثالث از رأی شورا نزد قاضی شورا و عدم امکان انجام این کار از رأی دادگاه عمومی در پی اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی این دادگاه که در مقام تجدیدنظرخواهی از رأی قاضی شورا صادر گردیده بود. این تحلیل، ممکن است به همان دو جهتی که موقعیت بحث اعتراض شخص ثالث را بغرنج‌تر نموده قابل ایراد باشد. وانگهی، حذف امکان تجدیدنظرخواهی نیازمند اراده صریح مقنن است. با وجود این، شعبه ۵۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در رأی چنین حکم کرده است:

«دادگاه با عنایت به این که رأی صادره در مقام رسیدگی به تجدیدنظرخواهی از رأی قاضی شورای حل اختلاف قطعی بوده و بالنتیجه رأی صادره در مقام رسیدگی به اعتراض شخص ثالث نیز قطعی است، موجبی برای رسیدگی در این مرحله نمی‌باشد مستنداً به ماده ۳۳۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی قرار رد تجدیدنظرخواهی نامبردگان را صادر و اعلام می‌دارد.»^۱

این شعبه در جستجوی استنادی برای رد تجدیدنظرخواهی مستمسکی همچون ماده ۴۳۸ قانون آیین دادرسی و رویه قضایی نداشته است. از این رو، مبنای اصل رسیدگی ماهوی در دو درجه را در این مورد نشانه رفته و به ماده ۳۳۰ استناد کرده است که مقرر می‌دارد: «آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور حقوقی قطعی است، مگر در مواردی که طبق قانون قابل درخواست تجدیدنظر باشد» حال آنکه اصل قطعیت آرای این دادگاه‌ها با توجه به استثنائات پرشماری که به زعم عده‌ای از حقوق دانان «مستثنا (آرای قابل تجدیدنظر) به مراتب حوزه‌ای وسیع‌تر از اصل دارد»^۲ و به بیان اصولی موجب تخصیص اکثر شده که مستهجن است و نمی‌توان در موارد مشکوک بدان استناد کرد چرا که ممکن است این موارد نیز از شمول آن خارج شده باشند. همچنین، قبول اصل قطعیت رأی «با توجه به اصول بنیادین پذیرفته شده در نظام‌های حقوقی متمدن دشوار می‌باشد.»^۳ وانگهی، قطعیت آرای دادگاه‌های عمومی در مقام تجدیدنظرخواهی از رأی قاضی شورا، با توجه به سکوت مقنن در قانون شوراهای حل اختلاف محل بحث است. پس، در فرضی که حکمی همچون ماده ۴۳۸ در اینجا وجود

۱. دادنامه شماره ۱۹۱۰۰۲۶۹۴۰۰۹۹۷۰۹۳۰۲۹-۱۳۹۳/۲/۲۹ صادره از شعبه ۵۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.

۲. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد ۲، چاپ ۲۰، تهران، دراک، ۱۳۸۷، ص. ۳۱۹.

۳. کریمی، عباس، آیین دادرسی مدنی، تهران، مجد، ۱۳۸۶، ص. ۱۶۲.

ندارد و قطعی بودن رأی دادگاه‌های عمومی در مقام تجدیدنظرخواهی از رأی شورا و اصل قطعیت رأی دادگاه‌های عمومی وفق ماده ۳۳۰ محل تردید است، محروم کردن دینفعان از حق تجدیدنظرخواهی در فرض مورد پرسش قابلیت توجیه ندارد؛ به‌ویژه آنکه اصل موضوع مورد اختلاف از رسیدگی دادگاه عمومی نیز بی‌بهره بوده است.

نتیجه‌گیری

آنکه موقعیت کنونی شوراهای حل اختلاف چه از نظر آماری و چه از منظر حقوقی، شناسایی این مراجع قضایی به عنوان مراجعی با صلاحیت نسبی زیر نظر دادگاه‌های عمومی را ایجاب می‌کند و این امر به نوبه خود لزوم تدوین مقررات آیین دادرسی متناسب یا موقعیت شورای حل اختلاف در نظم حقوقی کنونی را واجب می‌گرداند، حال آنکه در لایحه اخیر شوراهای حل اختلاف مورخ ۱۳۹۳/۶/۳۰ به این امر توجه کافی نشده است. به‌ویژه آنکه آمار سالانه حکایت از شمار زیاد ورودی‌های پرونده در این مرجع دارد.

از سوی دیگر، شورای حل اختلاف و قاضی آن تحت نظر دادگاه عمومی هستند و نسبی بودن مفهوم صلاحیت شورا در امور حقوقی نسبت به صلاحیت دادگاه عمومی موجب می‌شود رابطه میان این شورا و دادگاه بدین نحو تبیین شود که شورا و قاضی آن حق ورود به دعاوی و شکایات افزون بر صلاحیت خود یا خارج از آن را ندارند. همچنین ممکن است گفته شود که دادگاه عمومی در امور حقوقی به دلیل عدم ترجیح قاضی شورا بر آن از هر جهت، نه‌تنها در فرضی که شورا در محل تشکیل نشده یا مرجع دادخواهی در موضوعی مشخص نگردیده، می‌تواند در امور حقوقی داخل در صلاحیت شورا رأی دهد و رأی آن از لحاظ منطبق حقوقی صحیح است، نظری که قابل تأیید نیست و جای آن داشت مقنن در لایحه کنونی شوراهای حل اختلاف در این زمینه تعیین تکلیف می‌کرد.

همچنین، در باب امکان استفاده از طرق فوق‌العاده شکایت از آراء، قانون کنونی شوراهای حل اختلاف ساکت است و موضوع مشمول قانون آیین دادرسی مدنی است.

اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث منطقی و با تشبث به تعبیری از مواد ۱۸ و ۱۹ قانون شوراهای حل اختلاف ممکن است. با این حال، اعاده دادرسی از گزارش اصلاحی شورا با توجه به حدود صلاحیتش ممتنع است ولی، رأی قاضی شورا و دادگاه عمومی در مقام تجدیدنظرخواهی باید از چنین امکانی برخوردار باشد. همچنین است اعتراض شخص ثالث از رأی قاضی شورا و دادگاه عمومی در مقام مذکور.

در اینکه می‌توان از رأی قاضی شورا در پی اعاده دادرسی یا رأی دادگاه عمومی در مقام تجدیدنظر در پی این طریق شکایت در مرجع تجدیدنظر، حسب مورد، دادگاه عمومی یا دادگاه تجدیدنظر استان، تجدیدنظرخواهی کرد نیز مقررات قانون شورای حل اختلاف ساکت است. عموماً قانون آیین دادرسی مدنی و به‌ویژه ماده ۴۳۸ این قانون موضوع را تابع قواعد مربوط به مرجع قضایی صادرکننده رأی مورد اعاده دادرسی دانسته است. بر این اساس، وفق مقررات رأی قاضی شورا در مورد اعاده دادرسی قابل تجدیدنظر نزد دادگاه عمومی است ولی، رأی این دادگاه بنابر رویه قضایی پیش و پس از انقلاب اسلامی در مصادیق مشابه و نیز آرای کنونی دادگاه‌های تجدیدنظر فاقد این ویژگی برای مراجعه به دادگاه تجدیدنظر استان است. اگر چه در قطعی بودن رأی دادگاه عمومی در مقام تجدیدنظرخواهی از رأی قاضی شورا بحث است و جایگاه شورای حل اختلاف و اصل رسیدگی ماهوی در دو درجه و کیفیت آرای شورای حل اختلاف ممکن است از این امکان حمایت کند.

وضعیت امکان تجدیدنظر از رأی صادره در پی اعتراض شخص ثالث در دادگاه عمومی که پیش از این در مقام تجدیدنظر از رأی قاضی شورا عمل کرده بغرنج‌تر است. چه، در قانون شوراهای حل اختلاف باز موضوع بررسی نشده و ماده‌ای همچون ماده ۴۳۸ در قانون آیین دادرسی مدنی در باب اعتراض شخص ثالث دیده نمی‌شود و جایگاه شورای حل اختلاف مسأله را قابل تأمل می‌کند. تنها رأیی که از دادگاه‌ها در دسترس است، ممنوعیت را با ماده ۳۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی که از اصل قطعیت رأی دادگاه عمومی سخن گفته توجیه نموده است؛ حال آن که اصل بحث قطعی بودن محل گفتگو است.

به نظر می‌رسد در قانون جدید شورای حل اختلاف صرفاً مقررات قانون پیشین با اندک تغییرات تکرار شده است و با توجه به جایگاه این شورا به عنوان یک مرجع قضایی نخستین با صلاحیت نسبی و موضوعی معین و نیاز آیین دادرسی آن، احکام تدوین نشده‌اند.

جایگاه شورای حل اختلاف و طرق فوق العاده شکایت از آرای آن

منابع

- ابهری، حمید؛ و محمدرضا برزگر، آیین دادرسی مدنی (۱)، بابلسر، انتشارات دانشگاه مازندران، ۱۳۹۰.
- ایزدی فرد، علی‌اکبر؛ و علی یوسفی آهنگرکلایی، «ملاحظات پیرامون شورای حل اختلاف»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۷۶ (۳)، پائیز و زمستان ۱۳۸۳.
- بهشتی، محمدجواد؛ و نادر مردانی، آیین دادرسی مدنی، جلد ۱، تهران، میزان، ۱۳۸۶.
- خالقی، علی، «شورای حل اختلاف، گامی بلند ولی متزلزل»، مجله تحقیقات حقوقی، پائیز ۱۳۸۲، شماره ۳۷.
- شاه‌حیدری پور، محمدعلی، آیین دادرسی مدنی: صلاحیت دادگاه‌ها، تهران، آداک، ۱۳۹۱.
- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد ۱، چاپ ۲۱، تهران، دراک، ۱۳۸۸.
- _____، آیین دادرسی مدنی، جلد ۲، چاپ ۲۰، تهران، دراک، ۱۳۸۷.
- کاشانی، محمود، «بررسی حقوقی لایحه شورای حل اختلاف و نهاد قاضی تحکیم»، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، شماره ۱۹۲ و ۱۹۳، ۱۳۸۵.
- کریمی، عباس، آیین دادرسی مدنی، تهران، مجد، ۱۳۸۶.
- متین‌دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد ۲، تهران، مجد، ۱۳۷۸.
- مجموعه آرای قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر (حقوقی)، شهریور ۱۳۹۱، تهران، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۲.
- مجموعه آرای قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر (حقوقی) در مهر ۱۳۹۱، تهران، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۳.
- مجموعه آرای قضایی دیوان عالی کشور (حقوقی-کیفری) در پائیز ۱۳۹۱، تهران، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۲.
- مجموعه رویه قضایی، آرشیو حقوقی کیهان، آراء هیات عمومی دیوان عالی کشور از سال ۱۳۲۸ تا سال ۱۳۴۲، جلد دوم - آراء مدنی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۳.
- مجموعه آرای وحدت رویه هیات عمومی دیوان عالی کشور، تهران، انتشارات روزنامه رسمی، ۱۳۸۸.

-
- محسنی، حسن، «مفهوم اصول دادرسی و نقش تفسیری آنها و چگونگی تمیز این اصول از تشریفات دادرسی»، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، شماره ۳۱ و ۳۲، بهار و تابستان ۱۳۸۵.
 - _____، «مفهوم مرجع قضایی»، در: ارجنامه الماسی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱.
 - _____ (مترجم)، آیین دادرسی مدنی فرانسه، با دیباچه پرفسور لوییک کادیه و مقدمه عباس کریمی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۲.
 - محسنی، حسن، اجرای موثر رأی و آیین اجرای محکومیت مالی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۴.
 - موسوی مقدم، محمد، «صلاحیت شورای حل اختلاف در رسیدگی به امور حقوقی»، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، شماره ۱۹۴ و ۱۹۵، ۱۳۸۵.
 - یوسفزاده، مرتضی، آیین دادرسی مدنی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱.